

آفتاب کی بود

بیانیه سومین دوره جایزه شعر نیما
پاسداشت شرافت و شعر محمد مختاری
به انضمام گزیده ای از اشعار محمد مختاری

بیانیه سومین
دوره جایزه

شعر نیما

طی یکصدسال گذشته ادبیات فارسی دستخوش تحولات و آسیب‌های بسیاری بوده، به نحوی که نمی‌توان مسائل سیاسی، اقتصادی و تحولات اجتماعی را از شرایط فرهنگی و ادبی منفک دانست.

- ۵ بر همین اساس، نباید انواع صدمات و رویکردهای آسیب‌رسانی را که از همه سو بر روح و روان اهل قلم موثر بوده را نادیده گرفته و از نویسندگان و شاعران خواست، چشم و گوش خود را برمسائل ببندند؛ چنانچه واقفیم، همانگونه که انقلاب سال ۱۳۵۷ از یک کنش وسیع شاعرانه و روشنفکر نشعت داشت، تاثیر هشت سال جنگ نیز همواره درخلواره‌ی ادبیات، واضح و مبرهن بوده است؛ این درحالی است که از سویی با مواجهه‌ی فراگیر شبکه‌های اجتماعی و ماهواره علی‌الخصوص اینترنت مواجه بوده‌ایم و این همزمانی و رویارویی ناگهانی با عصر اطلاعات، خود منجر به تعارضات و تهییج معناداری در سطح جامعه، به‌خصوص در وضعیت ادبیات فارسی شده است. نمونه‌ای کوچک از این گونه تهییج، بروز موجی چشمگیر از انواع مطبوعات و جنس‌های تازه‌ای از روزنامه‌نگاری و مشکلات آن، در مقطعی از زمان بود.
- با استناد به این گفته‌ها، می‌توان شدت و ضعف ممیزی فرهنگی، از

سانسور و خود سانسوری گرفته تا ترویج سفارش‌پذیری و ساخت و پاخت فرهنگی را یکی دیگر از متغیرهای اثرگذار در ادبیات دانست، که خود حاوی دامنه‌ای وسیع از تعارضات، سرخوردگی‌ها و تنیدگی‌هایی است که با تساهل و تسامح، درثمره‌ی ادبی نمود می‌یابد.

متغیر مهم دیگری که برتشتت این وضع موثر بوده، مخدوش شدن الگوهای از نوع مفهوم واقعی نویسنده، روشنفکر و منتقد است، در مقابل بروز الگوها و مدل‌هایی در حد، و قد و قواره‌ی یک رفتار ایدئولوژیک، سیاسی و غیر ادبی، که همواره از منشی منزله طلبانه به‌دور بوده، و به‌جای خلق و پرورش آثار پاینده‌ی ادبی، به هدایت فکری در یک سیکل بسته، پرت و خارج ادبی، که بیشتر نوعی فرصت‌طلبی مبتذل است منجر شده و نمونه‌ای از آن را می‌توان معیار و ملاک‌های مجهول و جعلی در برخی از به‌اصطلاح جوایز ادبی دانست و باید گفت که این ابتدال و عوام‌زدگی، در ستون فقرات آن‌ها از چشم‌ها پنهان نیست.

۶

با ذکر این توضیحات، برگزارکنندگان جایزه‌ی نیما، هیئت اجرایی این جایزه از دوره‌ی نخست، هدف خود را معطوف پرداختن به فضایی کردند که بتواند روشنگر این معضلات و مسائل در ادبیات، خاصه در شعر معاصر فارسی باشد؛ در دوره‌ی نخست با در نظر گرفتن رویکردی که هدف آن پُر رنگ‌شدن تلاش شاعران در فضایی آزادتر بود، به بررسی آثار منتشر شده در سایت‌های ادبی و مجلات فرهنگی مستقل و خصوصی پرداخت. نتیجه‌ی این بررسی، البته در سطح جامعه‌ی فرهنگی، به نظر برگزارکنندگان، ارزشمندتر شدن و جدی‌تر شدن چاپ اثر ادبی بدون تعدیل در فضای مجازی و مجلات اینترنتی بود. همچنین در سال بعد، این رویکرد تمایلی نو را در میان معدود بانیان جوایز خصوصی، برای ایجاد تلاش‌های مشابه به وجود آورد.

دوره‌ی دوم جایزه‌ی نیما به بررسی کتاب‌های منتشر شده به‌صورت

الکترونیک، در کنار کتاب‌های کاغذی که به صورت خصوصی و یا عادی انتشار یافته بودند معطوف شد. خوشبختانه این موضوع با انتخاب عناوینی مشابه، در جوایز ادبی دیگر، موجب ایجاد کنشی تاثیرگذار در جامعه فرهنگی شد. هرچند این تلاش‌ها، هزینه‌هایی هم برای گروهی از نویسندگان و شاعران به همراه داشت. در این میان عملکرد نامناسب دستگاه‌های متولی فرهنگ، مبنی بر پرورش و تبلیغ عده‌ای بی‌ربط با نویسندگی، در بطن جریان ادبیات، همچنین حذف فیزیکی (به انواع مختلف) برخی از نویسندگان و شاعران برجسته، و بی‌رغبتی بعدی ناشی از این‌گونه فقدان‌ها، اثری به غایت منفی در سطح کیفی متون گذاشت، از سویی سه موج بزرگ از مهاجرت در میان نویسندگان و شاعران منزه‌طلب هم رخ داد که این رویدادها، خود منجر به بروز عده‌ای به عنوان نویسندگان و شاعران، با حاصل متونی در سطح کیفیِ قلیل و بی‌مایه شد، و به حق، نادیده گرفتن خلاء این مهاجرت‌ها یا کم‌گرفتن تاثیر آن در تحلیل مسائل امروز ادبیات فارسی، روشن‌بینانه نمی‌نماید.

۷

دوره‌ی سوم جایزه‌ی شعر نیما با هدف انتقاد از نموده‌های سیستماتیک معنی‌دار در سطح مجامع فرهنگی و عمومی؛ نگاه خود را به انتخاب شاعران فعال دهه‌ی هشتاد، که کتابی حاوی اشعارشان به صورت الکترونیک، خصوصی یا با روش‌های معمول انتشار داده بودند معطوف شد.

برگزارکنندگان جایزه‌ی نیما، نگاهی را نیز به موضوع جریان‌های مطرح شعری داشتند که از دهه‌های گذشته تا امروز تداوم یافته بودند؛ در این راستا، با دعوت از پنجاه شاعر، روزنامه‌نگار و فعال فرهنگی برای شرکت در نظرسنجی‌ای که به واسطه‌ی آن بتوان میدان مشخصی جهت بررسی آثار معلوم کرد، کار آغاز شد و از ایشان خواسته شد تا بنا به سلیقه‌ی شخصی و اولویت مدنظر خود، نام یک تا پنجاه نفر را به عنوان شاعران برگزیده‌ی خود اعلام کنند. طی پی‌گیری‌های مداوم هیئت اجرایی، نهایتاً سی نفر در این

نظرسنجی مشارکت کردند و هیئت اجرایی، با بررسی اسامی ارائه شده توسط ایشان، کار خود را ادامه داد و پس از چندین جلسه تحلیل و بررسی، نام‌هایی در نتیجه‌ی آراء شرکت‌کنندگان بدست آمده بودند، توسط هیئت اجرایی جمع‌بندی شد. ابتدا تصمیم بر این بود که طبق میزان آراء کسب شده برای هر نفر، نام سی شاعر به‌عنوان برگزیدگان مرحله‌ی نخست اعلام شود، اما با توجه به مخالفت دو تن از اعضای هیئت اجرایی با این رویه، طی جلسه‌ی دیگری، تصمیم بر آن نهاده شد که تنها به اعلام نام پانزده نفر اکتفا شود. اما در مرحله دوم که مقرر بود از میان پانزده نفر اعلام شده، سه نفر به‌عنوان برگزیده نهایی شعر دهه‌ی هشتاد از نظر این جایزه معرفی شوند، با در نظر گرفتن تنوع کیفی اشعار و اسامی شاعران مطرح فعال در دهه‌ی هشتاد، به‌خصوص جوانانی که در سال‌های پایانی این دهه، آثار در خور توجه‌ای را انتشار داده بودند، و با توجه به اهداف جایزه‌ی نیما، هیئت اجرایی به این تشخیص رسید که همه‌ی شاعران دهه‌ی گذشته، که به هر نوع، از برخی رفتارهای ریاکارانه و به نرخ روز نان‌خور، به دور و بری بوده‌اند، و به برخی جوایز ازنهر تهی و از سکه پُر تن نداده‌اند، برگزیده‌گان جایزه‌ی نیما در دهه‌ی هشتاد هستند.

۸

برگزارکنندگان جایزه‌ی شعر نیما معتقدند، آگاهی و پرهیز از ابتذال و فرومایگی فرهنگی، بزرگترین دست‌آوردی است که شاعران و نویسندگان مستقل در دهه‌ی گذشته را باید به واسطه‌ی آن، احترام کرد و همه‌ی کسانی که شامل چنین شایستگی‌ای باشند، قطعاً برگزیده‌اند و صدالبته نام‌های ایشان بیش از اسامی اولیه‌ی اعلام شده توسط برگزارکنندگان است، تشخیص آن نیز برعهده‌ی وجدان آگاه جامعه‌ی فرهنگی می‌باشد.

برگزارکنندگان جایزه‌ی نیما، به جهت پیش‌آمد نکردن هیچ‌گونه سوء برداشتی، به صراحت اعلام می‌کنند هیچ‌کدام از متولیان بنگاه‌های فرهنگی وابسته و هیچ‌کدام از شاعران و نویسندگان

برگزیده‌ی جشنواره‌ها و جوایز فرمایشی، که جز مادی‌نگری را در منش خویش نداشته‌اند، برگزیده‌گان مد نظر این جایزه نیستند. اما در کنار این انتخاب، نکته‌ای مهم هست که نگفتن دوباره‌ی آن، نوعی اهمال در حق نسل‌های گذشته و آینده است و آن این‌که؛ در دهه‌ی هشتاد، فقدان حضور بعضی شاعران و نویسندگان، دو تاثیر متفاوت بر جای گذاشت، اول: مجال یافتن اشخاصی به‌عنوان نویسنده و شاعر، که آثار بی‌مایه و بی‌کیفیت را ترویج کردند و دوم: تاثیر این فقدان‌ها، که به مرور زمان، باعث شد در شرایط کنونی، بتوان مروری بر چگونگی تاثیر این خلاءها بر جامعه‌ی فرهنگی و شناخت نویسندگان حقیقی داشت.

محمد مختاری نویسنده‌ای شریف و آگاهی دهنده، یکی از چهره‌های شاخص ادبیات فارسی است که فقدان او شامل تعریف ارائه شده‌ی فوق است. او به لحاظ معنوی و مالی، هیچ‌گاه تن به هیچ تدبیر حقارت آمیزی نداد و همواره شرافت نویسنده‌گی و کلمه را بر زرق و برق‌ها ترجیح داد، تا آن‌جا که به تصور حذف دامنه‌ی تاثیر آگاهی او بر جامعه‌ی فرهنگی، با حذف فیزیکی وی، آن عمل واهی انجام شد.

مرگ فجیع محمد مختاری، زمینه‌ای بود تا نسل امروز، رسالت خود را در حفظ شرافت قلم بداند. محمد مختاری به‌نماینده‌گی از همه‌ی رفتگان راه قلم، به‌عنوان نمونه و نمادی از انسانیت و شرافت قابل تقدیر و هنر ساز در ادبیات معاصر، با توجه به معیارهای جایزه‌ی شعر نیما، برگزیده‌ای برای شعر دهه‌ی هشتاد و همه‌ی دهه‌های قبل و بعد ادبیات و فرهنگ این کشور است.

امید آن‌که نویسندگان جوان، منش والای وی را الگویی برای رفتار نویسندگی و هنری خود قرار داده، و شرافت وی را، درسی برای قضاوت وضع حال و آینده‌ی خود کنند.

برگزارکنندگان جایزه نیما، همچنین از بانوی روشن اندیش شعر معاصر فارسی، سیمین بهبهانی به دلیل عمری تلاش ادبی و هنری،

خلق شعری شریف و آگاهی ساز و حضوری بالغ و انسانی که
برآمده از رنج، اندوه، شادکامی و سرافرازی مردم ایران بوده، تقدیر
و تشکر به عمل می آورد.

هیئت اجرایی جایزه ی شعر نیما

مهر ماه ۱۳۹۱

آفتاب کبود^۱

از تولد تا مرگ

۱. نام این دفتر به انتخاب گزینه کنندگان بوده

اول اردیبهشت^۱

دو خط سرخ دو ناگاه
که از دو نقطه‌ی شفاف عصر می‌آغازد می‌تپد می‌آراید
و در توازی سال از بهار می‌گذرد تا نوری را از خود کند
که دیرگاهی تابیده است در چشم به راهی .

نگاه اول اردیبهشت

در چشم انداز

باز می‌گردد

و مردومک‌ها آرام می‌گیرند

تا سایه‌ای به سایه و

نوری به نور

بیچد

و کودکی لبخندش را بیاویزد باز از حواشی بازیگوشی .

زن از کنار زمان

وزیده است

که مرد

تولدش را در آفتاب جشن بگیرد .

۱. یک اردیبهشت روز تولد محمد مختاری

نگاه کودک از صفحه‌ی سپید ساعت می‌رهد
و روی مردمک رو به رو می‌آرامد .
دو خط سرخ از انگشت‌های نازک
به دست دنیا می‌پیچد
و گل می‌اندازد رخسار زمان .

گذار در گل صد برگ
زنی کنار مردی می‌رود
بهار از سر دیوار عصر می‌نگرد
و شاخه‌های بید سر می‌نهند
و سر بر می‌دارند
همچنان که کودکی دو گل سرخ را

به اهتزاز در می‌آورد
در انتهای خیابان عصر .

خانه روشنی

زیباترین نگاهت را
نظاره جهان کن
که آفتاب نیز
می‌گیرد .

۱۵

تازه‌ترین نفس‌هایت را
برابر .
مرگ آنچنان به سایه‌ات
آمیخته‌ست
که روشنائی صد آفتاب نیز
از رگانت
بازش نمی‌شناسد .
رخشان‌ترین ترانه‌ی موج
در سینه‌ی گشاده‌ی اقیانوس
با خوابهای خامش آرامش
می‌پیوندد
زیباترین ترانه‌ی رؤیائی رهائیت را

ترنم کن

که تا کنارهی اقیانوس
راهی نمانده است .

زنده‌ی میرا

برای سیاوش

فنجان کوچکی که عمری
نوشیده می‌شود .

و آسمان گلداری

در سفره‌ی مه آلود .

تاییده‌ام که گاهی ستاره‌ای دنباله‌ار

بر کاکلم بگردد

گاهی ستاره‌ای دریایی در کامم کشد .

یخ می‌زنم میان دو آئینه

و آب می‌شوم در بوسه‌ی دو سنگ .

می‌یابم و نمی‌یابم

با نیمه‌ی نگاه دیده می‌شود زمین

از درز پلک‌هایی

در معرض جویدن خرچنگ‌های انکار.

انکار می‌شوم

و راه می‌گشایم باز

در مویه‌های شیشه‌ای مات و سرد .

برگی به خاک می افتم
تا ساقه ای برآیم
پی می برم به حکمت خونم که می تراود از رؤیا دم به دم

و من نگاه کردن بر دنیا را از گلی آموختم
که با نظر در آب باز می شد
بالغ شدیم تا در یکدیگر نگریستیم .
دنیا نگاه کرد من شکفتم
و من نگاه کردم دنیا شکفت .

فنجان کوچکم را
پیش دهانش می گیرم
سر می نهم به سینه اش
می نوشم می نوشم
دستی به پلک هایم می کشد
می آرامم در قرنی از چشمانش
وز چشم دیگرش بر می خیزم .

ماه و نیمکت

اگر هم اکنون این زن از راه بماند
و رو به آفتاب که دارد غروب می کند دراز به دراز بیفتند
چه پیش خواهد آمد؟

جز این که چند روزی بماند در سردخانه‌ای
و کاغذی و خودکاری بیابند تنها در کیفش
که هیچ چیز از دنیا را شاید مشخص نمی کند:

- چه خلوت است خیابان جمعه
دمی که دور می شوی از خویش و باز می گردی در خویش
و هیچ کس نخواهد دانست
که در دلت چه گذشته‌ست
درست هنگامی که می شد گام برداری

هزار فرسنگ دورتر

و در پیاده رو دیگر
چنان که اکنون دیگری همین گونه انجا گام بر می دارد
و می نشیند همین جور که می نشینی در این گوشه‌ی زمان
و کاغذت را در می آوری که بنویسی .
پس این خطوط نوشته شده‌ست تا شاید
بهانه‌ای باشد بر نامی یا سرگذشتی

صدای خودکارم از گوشه‌های کاغذ بر می‌آید هنوز
همچنان که خورشید فرو می‌رود:

- نشسته‌ام بر نیمکتی
و سرخوشانه می‌آیند و می‌روند بیچه‌هایی
که جامه‌های رنگین‌شان
هوای سنگین را سبک کرده است .

هوا که از منش آبی تو آبستن می‌شد
به هرم تیره گراییده است
و بار دشوارش را بر شانهم نهاده است
که خستگی را از ابرهای تابستانی آموخته‌ست .

فرود می‌آید آرام آرام
شب نشسته به روی چراغ‌ها
و دست می‌گذارد بر شانهم
صدای ماه نجوا می‌کند در گوشم
هر آنچه را که زمانی شنیده است از چشم‌هایت .

۲۰

هنوز همه‌ای هست در سرازیری
وزین بلندی
صدای زندگانی خوش‌تر می‌آید ...
عبور خودکارم اینجا مبهم شده‌ست
بریده‌ست یا شاید رها شده‌ست خط
و ماه سر می‌گذارد بر نیمکت .

زنی و مردی می‌آیند
درنگ می‌کنند یک دم
و سر به پیچپچه‌ی مهتاب دور می‌شوند .

جشن پنهان

اگر نبود همین یک دو واژه دنیا می‌گندید
ببین چگونه دهان از شکل می‌افتد
وقتی می‌خواهد حقیقتی را کتمان کند!

۲۱

کسی کنار من است
که یک دم از زیر چشم‌بند دیدمش پای آن دیوار بلند
و چون که اطمینان یافت که آخرین دمش را می‌شنوم
نامش را به زمزمه گفت و
دمای لبخندی نقش بست بر چهره‌اش که تا آن دم جز وحشتی کبود
نبود

من از اصالت اشیاء تصویری ندارم
گذر به خواب‌های رنگی را نیز وقتی آغاز کردم
که از لبانت رنگی ساطع شد
و چشم دید در آئینه‌ی صدا
که شکل‌های جهان با من مهربان شده‌اند .

هوای مرگ که می‌پیچد
تولد شعر را باید پنهانی جشن گرفت
که حلقه‌های گل را تاب نمی‌آورد تنها بر گردن سکوت

تا شام آخر

نزدیک شو اگر چه نگاهت ممنوع است .
زنجیره‌ی اشاره چنان از هم پاشیده است
که حلقه‌های نگاه
در هم قرار نمی‌گیرند .

دنیای نشانه‌های ما را
در حول و حوش غفلت خود دیده است و چشم پوشیده است .

۲۲

نزدیک شو اگر چه حضورت ممنوع است .

وقت صدای ترس
خاموش شد گلوی هوا
و ارتعاشی دوید در زبان
که حنجره به صفت هیش بدگمان شد .
تا اینکه یک شب از خم طاقی صدایت
لغزید و ریخت در ته ظلمت
و گنبد سکوت در معرق درد برآمد .

یک یک در آمدیم در هندسه‌ی انتظار

و هر کدام روی نیمکتی یا که زیر طاقی
و گوشه‌ی میدانی خلوت کردیم :
سیمای تابخورده که خاک را چون شیارهایش
آراسته‌ست .

و خیره مانده‌ست در نفرتی قدیمی
که عشق را همواره آواره خواسته‌ست
تنها تو بودی انگار که حتی روی نیمکتی نمی‌بایست بنشین
و در طراوت خاموشی و فراموشی بنگری .

نزدیک شو اگر چه قرارت ممنوع است .

هیچ انتظاری نیست که رنگ دگر بپاشد
بر صفحه‌ی صبور
وقتی که ماهواره‌های طاق و نیمکت در خلأ بگردد
و چهره‌ها تنها سیاه و سفید منعکس شود
و نیمی از تصویرهای منفی باقی مانده باشد .

نوری معلق است در اشاره‌های ظلمانی
ورنه چگونه امشب نیز در این ساعت بلند
باید به روی این نیمکت بنشینیم همچنان کنار این میدان
چشم انتظار شکی فسفرین
و برگ ترس خورده‌ی شمشاد تنها در چشمم برق زند ؟
نزدیک شو اگر چه تصویرت ممنوع است .

ساعت دوباره گردش بیتابش را آغاز کرده است
و نیمی از رخسار زمان
از لای چادر سیاهش پیدا است .

از ضربه‌ای که هر ساعت نواخته می‌شود ترک بر می‌دارد خواب آب
و چهره‌ای پریشان موج در موج
می‌گردد و هوای خود را می‌جوید
در بازتاب گنگ سکه‌ای که در آب انداخته‌ست .

پا می‌کشند سایه‌های مضطرب
در هیئت مدور نارون‌ها
و باد لحظه به لحظه نشانه‌ها را می‌گرداند دور تا دور میدان
اینجا خزه به حلقه‌ی شفاف‌ی چسبیده است
که روزی از انگشتی افتاده است
آنجا هنوز نوری قرمز ثابت مانده است
و روی صورت شب لک انداخته است
نزدیک شو اگر چه رؤیایت ممنوع است .

۲۴

می‌بینی ! این حقیقت ماست
نزدیک و دور و تهمة در واهمه
و مثل این ماه ناگزیر که گردیده است
گرد جهان و باز همچنان درست همانجا که بوده مانده است
و هر شب انگار در غیابت باید خیره ماند همچون ماه
در حلقه‌ی عزایی که کم‌کم عادی شده‌ست .

این یأس مخملینه‌ی ماست
یا توده‌ی غبارگون و همی برانگیخته ؟
که بی‌تحاشی مدارهای درهم را چون ستاره‌ای دنباله‌دار می‌پیماید ؟
آرامشی‌ست که بر باد رفته است ؟
یا سایه‌ی پذیرشی‌ست که خون را پوشانده است ؟
بی‌آنکه استعاره‌های وجدان از طعمش بر کنار مانده باشد .

نزدیک شو اگر چه مدارت ممنوع است .

می شنوم طنین طنت می آید از ته ظلمت

و نارهای تنم را متأثر می کند .

شاید صدا دوباره به مفهومش باز گردد

شاید همین حوالی جایی

در حلقه‌ی نگاهت قرار بگیرم .

چیزی به صبح نمانده‌ست

و آخرین فرصت با نامت در گلویم می تابد .

ماه شکسته صفحه‌ی مهتاب را ناموزون می گرداند

و تاب می خورد حلقه‌ی طناب بر چوبه‌ی بلند

که صیگاه شاید باز رخسار روز را در آن قاب بگیرند .

گامی دیگر

گامی دگر به هیأت دریایم در می آیم
و ماه
زیبائی پریشانش را
در جزر و مد یال هایم رها می کند.
گامی دگر حکایتم آغاز می شود
و بال این غراب
که آخرین قبایم می بود
بر شانه ی مشوش خرمائونان می ماند.

۲۶

عشق این میانه بر سر دریا
آن گونه می خرامد و می خواندم
که مرغکان وحشی ساحل
چندان به رشک می نگرند
که از هم اکنون گویی
عریانی ام
آن گودی کبود را
هموار کرده است .

اما غرابم از همه اندوهگین تر است
که یال‌هایم را
موج از درون صخره ربوده‌ست
و بال‌هایش
بر شانه‌ی نخیل که می‌خواند
هی وای او که بندی روحش را
این‌گونه بر عذاب رها کرده است .
از وادی کبیر
خنیان‌گران عماری مرجانم را آورده‌اند
گامی دگر
سر می‌نهم به دامن لیلایم
و مرغکان وحشی می‌خوانند
آرامش غنودن دریا را
بر شانه‌ی نخیل .

وصیت

موجی مرا به یغما خواهد برد ،
می دانم ،
وز خوابهای کودکیم دانش زلالی
اندوخته م ،

که دشتهای عمرم را سرشار می کند
و چشمه چشمه به دریائی می پیوندد
که در غروبگاهی
از جای می برد ،
وز پای در میاوردم .

۲۸

فرجام من
در انتهای خاک چه زیباست .
آنک
دریای روشنی که به عمری
گسترده است :
دیدارگاه سادگی آب و
آسمان .

زیرا که من
هرگز نشانه‌ای از خویش
بر این زمین خشک نمی‌یابم ،
خاکستر مرا
در آبهای گرم خلیج بشوئید ،
و خاطر مرا
در بستر ملول کشف رود ساده

بسپارید .

در تپه‌ای کناره‌ی رود
گل‌های نرگسی رویان است
که دشتهای کودکیم را بارها
شاداب و پر طراوت
کرده‌ست .
و بارها جزیره‌ی رؤیائیم
بوده‌ست .

می‌بینم از هم اکنون
که بوته‌های نرگس
بر آبهای گسترده
تکرار می‌شوند .

ای آب
رگهای من همیشه عطشناکند
وز خوابهای کودکیم
دستی اشاره می‌کند ،
و چشم می‌گشایم و می‌بینم :
موجی مرا به اوج جهان می‌برد .

